

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

انصافش این است که این بحث به مناسبت اخذ اجرت خیلی خارج شدیم. خیلی طولانی شد.

بحث مفیدی هست اما باید جای خودش طولانی گفته بشود و از این مفصل تر.

به هر حال به اینجا رسیدیم که ما به مناسبت از آن بحث خارج شدیم به کلیه بحث فضای اصولی، این نظر خود بنده این است که در این تدوین اصول و نوشتن اصول، یک فضایی را باید در نظر بگیریم که کل ابحاث اصول در آن فضا به اصطلاح قرار بگیرد.

عرض کردیم با مراجعه به مجموعه کلماتی که کل علمای اسلام در مباحث اصولی دارند، این را من توضیحاتش را عرض کردم. مباحث اصولی ما از زمان صحابه به یک معنا شروع شده، حالا به یک معنا مثلاً از روایت رسول الله (ص)، لکن بیشتر بلکه همه شان آن که به ما رسیده، خیلی کم داریم، که جنبه اصولی در آن حفظ شده باشد. آن که حفظ شده جنبه فتواست. فرض کنید مثلاً به این که زن بعد از انقطاع دم و قبل الاغتسال حرام است یا نه؟ می گفتند حرام است، یعنی استصحاب، چون روایت نقل نمی کردند از پیغمبر (ص). یکی می گفت نه حرام نیست، یعنی استصحاب جاری نمی شود برائت، اصالة البرائة. اینجوری

بعدها ما این را تفسیر اصولی کردیم. آنچه که بود فرض کنید از امیر المومنین (ع) نقل شده که نمازی که می خوانید باید مکانش پاک باشد و لان الصلاة لا یقبل الا، ببینید تعبیر ان الصلاة این را مثلاً می گویند نماز در مکان غصبی یا در لباس غصبی باطل است. ما این را تفسیر کردیم بعداً به اجتماع امر و نهی، امتناعی، می گویم امیر المومنین (ع) مثلاً امتناعی است. حالا تعبیر به امتناع نیامده، دقت می کنید؟

اصولاً این اختصاص حالا من یک مثال به امیر المومنین (ع) عرض کردم ندارد، از صحابه هست، عرض کردیم در کلمات صحابه نحوه بحث این جور بوده، یعنی بحث هایی که بعداً شکل اصولی گرفت. بیشترین بخش بحث بحث مصادر تشریعی بوده، این کلمات صحابه. گاهی هم همین مسایل، مثل استصحاب حجیت خبر و اینها. اما بیشترین بحث مصادر تشریعی و کیفیت استنتاج احکام از آن چیزی که بعداً اسمش را قیاس یا اجماع گذاشتند. توضیحاتش را چند بار عرض کردم دیگر می خواهم تکرار نشود.

اما سنخ مسایل اصولی هم مطرح بوده، مثل اجتماع، مثل امتناع. فرض کنید از صحابه نقل شده که پشت سر خلفا نماز می خواندند با اینکه در مکان غصبی بود. خب این یک عمل خارجی است دیگر. فخر رازی مثلاً در اصول می گوید ما باشیم و اقتضای قاعده نماز در دار غصبی باطل است، لکن چون صحابه نماز خواندند پشت سر خلفا و اینها، ظلم می کردند از مردم، خانه های مردم را غصب می کردند، اموال مردم را غصب می کردند، چون صحابه نماز را درست می دانستند به خاطر فتوای صحابه قائل به اجتماع می شویم. دقت می کنید؟ با اینکه صحابه اصلاً بحث اجتماع امر و نهی ندارند اصلاً، بحث اصولی نیست.

این چون این مطلب تا حالا گفته نشده من گاهی تکرار می کنم چون اهمیت زیادی دارد. ما الان اگر بخواهیم بحث اصولی را به زمان صحابه بدهیم، نکته مهمش این است. چون تا حالا گفته نشده، و لذا ممکن است شما بگویید نه آقا این را قبول نمی کنیم، اصلاً بحث اصولی ندارد همان فتوای فقهی است. این که من مدام تکرار می کنم نه اینکه شما از بنده به عنوان اصل مسلم قبول بفرمایید، ممکن است شما بگویید نه آقا این فتوای فقهی است، این مسئله اصولی نیست. چون این یک مطلبی است خودش. مطلب من المطالب.

استظهار بنده این است که اینها فقط فتوا نیست، اینها مسئله اصولی هم هست. لذا طبق این استظهار اگر درست باشد، لذا ما روایات متعدد داریم از ائمه علیهم السلام در همان مسئله اول که عرض کردم. بعد از انقطاع دم حضرت می فرمایند اشکال ندارد، در بعضی ها دارد مثلاً غسل موضع، والا غسل نمی خواهد، قبل از اغتسال هم اشکال ندارد. خب ما الان فتوای فقهی ما از این روایت حکم فقهی فهمیدند، این تصور من درست باشد، از آن مسئله اصولی هم در می آید. این تصور بنده، من خیلی تأکید می کنم، برای اینکه احترام آقایان را حفظ کنم. خب نمی شود که مثلاً هزار سال علمای ما بیایند یک مطلب را نفرمایند، بنده بفرمایم بعد از هزار سال، آن که ما می فهمیم این است. وقتی که امام (ع) می فرمایند به اینکه اشکال ندارد قبل الاغتسال، یعنی استصحاب جاری نشده است. این را تا حالا فقهی ما نفهمیدند، این را فقهی فهمیدند، مسئله را فقهی با آن برخورد کردند. روشن شد؟

این که من مدام تأکید می کنم چون نمی خواهم خدای ناکرده چون الان خیلی متعارف شده مثلاً علما نفهمیدم ما فهمیدیم، من از این حالت خیلی بدم می آید، به هر حال آن که به ذهن بنده می آید، یعنی این طور می گویم اگر شما در قرن دوم بودید، کلام امام صادق (ع) به شما می رسید، به یک فقیه می رسید، می گفت امام صادق (ع) استصحاب را در شبهات حکمیه کلی جاری نمی کنند. چون آن زمان این اینطوری بود، استاندارد علمی اش را می گویم. چون آن زمان مسلم بود که در این مسئله روایت از رسول الله (ص) نیست، این مسلم، یا

استصحاب قائل به حرمت بشویم، یا استصحاب جاری نشود، برائت جاری بکنیم و قائل به حلیت بکنیم. دیگر راه دیگری نبود. خوب دقت بکنید، آن زمان.

الان علمای ما این را نمی فهمند می گویند نه ممکن است ائمه علیهم السلام روایت خاصی از رسول الله (ص) داشتند. این می شود فتوای فقهی. در مباحث استصحاب

س: تعبد محض است دیگر

ج: هان تعبد محض استصحاب در مسئله، خیلی این مسئله مهم است. این عرض کردم چون این مسائل اصولی شکل گیری اش که به اصول برسد تقریباً اواخر قرن دوم است. خیلی مسئله مهم است. ما می خواهیم برای شما دو قرن را تفسیر بکنیم. از زمان صحابه فرض کنید سال ده، یازده، اوایل یازده، رحلت رسول اکرام صلوات الله و سلامه علیه، تا حدود فرض کنید سال ۱۸۰ حالا، کتاب شافعی هم فرض کنید قبلش کتابی بوده مال شیانی و دیگران. آن که الان ما در دسترس داریم کتاب رساله شافعی است، ۱۹۵ به نظرم تألیفش است، حالا قبل از دویست به هر حال حدود سال دویست. این مطلب را ما می خواهیم این جور بگوییم، البته آنجا هم در این کتاب هم مباحث اصولی به شکلی که ما الان می گوئیم نیست. آن که بنده قائلم و اعتقاد دارم در آن زمان مباحث اصول در ضمن فتوا آمده، این کلمه کمی نیست، خیال نفرمایید کم است.

خب شما می دانید بعد مخصوصاً بعد از علامه قدس الله سره استصحاب در شبهات حکمیه قبول شد، جا افتاد. و یکی از آن نقاط کلیدی و اساسی که اخباری ها زیاد به اصولی ها حمله کردند همین استصحاب است. یکی از اساس حمله های اخباری ها به اصولی ها مرحوم ملا محمد امین استرآبادی همین استصحاب است. لکن آنها هم تمسک نکردند طرفین به این روایات. البته بعد از دوره ای که اخباری ها کمی اوجی پیدا کردند، مرحوم وحید بهبهانی باز آمد قبول کرد، شیخ انصاری هم قبول کرد، دیگر در اصول ما جا افتاد، تا آقای خویی هم قبول نفرمودند، آقای خویی هم مطابق با آقایان اخباری ها شد، البته به نکته تعارض، و لذا اگر در جایی تعارض نباشد قبول می کنند. به نکته تعارض. البته تعارضش دائمی است. به نکته تعارض قبول نکردند. ما هم عقیده ما هم این است که جاری نمی شود. حالا غیر از روایت آن نکات خاصی که خودمان اقامه کردیم، غیر از راه تعارضی که آقای خویی و غیر از راهی که اخباری ها گفتند. راه های دیگری که خودمان رفتیم که استصحاب در شبهات حکمیه کلیه جاری نمی شود.

به هر حال ببینید دقت بکنید این یک مسئله ای است که خیلی تأثیرگذار است در مسائل ما و باید رویش کار بشود. این سیر قصه را که روشن بشود، خیلی از جهات قضیه روشن می شود.

آن وقت من می خواهم این را بگویم اگر از مجموعه ای که ما از عهد صحابه شروع می کنیم تا این زمانی که بنده خدمت شما نشستم، این پانزده قرن، این را بررسی بکنیم احساس ما این است، چون شاید شما بگویید این نیست، راست است خب به این تقریبی که بنده، من کل اصول را برایتان فضا بندی کردم که راحت بشوید در کل اصول، من الباء الی التاء، تاء تمت، باء بسم الله تاء تمت، آن به این صورت است.

عرض کردیم شما در مباحث اصولی هفت روش و منهج را می توانید اتخاذ بکنید. روش اول که مثال هایش را هم زدم دیگر نمی خواهم تکرار بکنم. تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی؛ روش دوم فهم عرفی بسیط؛ روش سوم مسئله به اصطلاح رابطه عبد و مولا نظام عبد و مولا؛ چهارم تحلیل خود الفاظ دلالت لفظی؛ مسئله پنجم مسائل به اصطلاح تفکرات کلامی؛ راه ششم تفکرات به اصطلاح مسئله فلسفی؛ و آخرین راه نظام قانونی یا تحلیل قانونی. این هفت راه و هفت تا فضا که تأثیرگذار است. البته بحث قانونی کم و زیاد در کلمات قدماء هم آمده، این یعنی لکن عرض کردم با این ترتیبی که من عرض کردم مباحث را از اول روشن بشود، فضا روشن بشود، کل اصول را هر کدام در جای خودش قرار بدهیم. آنجاهایی که می خواهد لفظی باشد لفظی، آن جایی که می خواهد قانونی باشد قانونی، و معلوم بشود کدام یکی اصولی است.

و عرض کردیم آن که الان به ذهن ما می آید از همه مهم تر است ما وارد بحث های کلامی نه اینکه فقط نشویم، یا فلسفی، حتی اصطلاحشان هم در اصول نیاوریم. این اعتقاد خود بنده. مثلاً حق الطاعه، این حق الطاعه یک اصطلاح کلامی است، این را در اصول نیاوریم. به جای آن بگوییم احتمال منجز هست یا نه، بحث اصولی بکنیم تنجز، یا همین بحثی که امروز شاید به آن اشاره بکنیم. قبح عقاب بلا بیان، این یک اصطلاح کلامی است، جای این هم یک اصطلاحی اصولی بیاوریم، به جای آن بگوییم احتمال منجز نیست، به جای بحث قبح عقاب بلا بیان بگوییم احتمال منجز نیست. تعبیر هم باید تعبیر اصولی و قانونی باشد. این خلاصه بحث

عرض شد به اینکه و در بحث قانونی، آن نظام قانونی یک ضوابطی دارد. مثلاً در نظام عبد و مولا، عبد ذاتش ملک مولا است لذا باید در تمام امور طبق این تفکر حرکت بکند. لذا ما در قدمای اصول سنی و شیعه داریم اصل اولی حذر است منع است، در هر کاری شک کردید منع است. چرا؟ چون ما ملک خدا هستیم، نمی شود تصرف در ملک خدا بدون رضای او بکنیم. خب این تفکر با تفکر عبد و مولا می سازد،

چون عبد خودش را ملک مولا می داند دیگر، ملک مولا هم هست. ببینید دقت بکنید. اما اگر ما آمدیم مسئله نظام عبد و مولا را قبول نکردیم، طبیعتاً با آن تفکر اصالة الاباحه روبرو می شویم. این اصالة الحظر است، آن اصالة الاباحه خلاف این تفکر. این که ما می گوئیم که در اصول بیاید این مبحث را ریشه هایش را بیان بکنید تا در مسائل اصولی نتیجه گیری ها خیلی واضح بشود.

ما معتقدیم در کل مسائل اصولی این فضاها حاکم است. بیایم به جای اینکه ما در یک فضا حرکت کنیم و بعد با همدیگر مناقشه کنیم، من ممکن است یک فضا حرکت می کنم طرف مقابل یک فضا. اول فضاها را مشخص بکنیم. مثلاً در فضای عبد و مولا عبد ملک مولا است، عبد نمی تواند تصرف بکند الا به اجازه مولا، عبد هیچ قدرتی در مقابل مولا ندارد، عبد ا مملوکا لا یقدر، هر نحوه به تعبیر کفایه دارد ظلم علی المولا، اهانة للمولا، هر نحو ظلم بر مولا اهانت بر مولا، این قبیح است، عبد باید تماماً فانی در مولا باشد، عبد نمی تواند انتقاد به مولا بکند، لازم نیست که فرمایشات مولا به اصطلاح ما و اعتبارات مولا، انسجام داشته باشد، ممکن است صبح یک چیزی بگوید، شب یک چیزی بگوید، به او چه مربوط، به عبد چه مربوط، ببینید اینها لوازمش است. و این تأخیر و این کوتاهی کردن این مستلزم عقوبت است، معیار عقوبت به حسب نظر مولا است، دقت بکنید یک مجموعه فکری است. البته ما شرح ندادیم، چون ما بعضی ها را الان هم شرح کامل ندادم. اشاره کردیم برای اینکه بقیه را خودتان چون جایش اینجا نیست اگر بخواهیم اینها را یکی یکی باید شرح بدهیم. این یک مجموعه فکری است اسمش نظام عبد و مولا است در تحلیل ما. این یک نظام.

این حدودش چقدر است، به عبد می رسد، به بچه هایش می رسد، به زنش می رسد، اینها همه کار دارد دیگر، تمام اینها باید تفسیر و تأویل و روشن بشود که بعضی را سابقاً اشاره کردیم.

در مقابل نظام قانونی اصلاً دقیقاً این طور نیست. در نظام قانونی مکلف یا شهروند به اصطلاح امروز، یا به قول غربی ها سیتیزن، این ملک کسی نیست، قانون آن چیزی که اعتبار می شود این انعکاس اراده خودش است، به وسیله خود مردم مستقیم که عرض کردم در یونان قدیم مستقیم خود مرحوم تصمیم می گرفتند که عرض کردیم همین سقراط معروف را هم که اعدام کردند خود مردم تصمیم گرفتند، دادگاه عمومی بود خود مرحوم گفتند که ایشان باید اعدام بشود. لذا می شود اعدام را قبول کرد، این سر قبولش این است، شما نظر مردم را می خواهید من هم قبول می کنم. و یا الان توسط نماینده ها، مسئله پارلمان، یعنی تفکر پارلمانیسم به اصطلاح. و اینجا مسئله عبودیت نیست، مسئله ظلم بر قانون نیست، اگر ظلم هست به خودش است، قانون یک واقعیت خارجی دارد، این نیست که اراده مولا بخواهد تجلی پیدا کند، فرض کنید مثلاً قانون می گذارند در خیابان ها باید آسفالت باشد، چراغ باشد، مثلاً پیاده روها این قدر باشد، مثلاً قانون توقف

ماشین ممنوع باشد، دقت می کنید؟ صحبت این نیست که حالا اراده یک نفری، اراده شاهانه، ملوکانه تعلق به این، تمام این تصورات کلا در نظام قانونی عوض می شود.

اگر هم کیفری هست، جریمه ای هست، این باید متناسب با آن باشد. این نیست که مثلاً مجلس مثلاً پارلمان یا قوه مقننه حالا هر چه اسمش را بگذاریم، یا جایی که حزب حاکم است، این باید برای اشتباهی خاطر خودش بگوید کیفر شما این است، کیفر باید دارای ضوابطی باشد، خود قوانین دارای انسجامی باشند، نمی شود، چرا؟ چون قانون شأنش این است که جامعه را به عنوان کل نگاه می کند، حتی انسجام قانونی اش باید در حدی باشد که همه را بگیرد، اصلاً نباید روی فرد بیاید، لذا طبق این تصور، دو دایره تشکیل می شود، یک دایره فردی است، حتی در ولایت، یک دایره اجتماعی است. خیلی از قضایا طبیعتش اجتماعی است، مثل زندان، طبیعتش اجتماعی است، به فرد اجازه نمی دهند کسی را زندان بکند یا دست ببرد، این نکته را دقت بکنید. این نظام قانونی است.

آن وقت یک مشکلی که کجا در اسلام پیدا می شود؟ ما در تعبیر قانونی و در ادبیات قانونی و در قرآن، چیزهایی که طبیعتاً مال فرد است با اموری که طبیعتاً اجتماعی است با یک ادبیات آمده است، این مشکل درست کرده است.

س: چرا گاهی شخصی هم می شود، این زن مثلاً مرتد می شود می گوید تحبس و تضرب اوقات الصلوات

ج: خب آن هم حاکم دیگر

س: نه، حاکم کجا بود

ج: چون روایت دیگری آمده. قصاص هم همین طور است. قصاص در کامل گفتند شخص می تواند اما در طرف یعنی در عضو گفتند

س: حاکم این کارها را انجام بدهد که ما در آیه و روایت نداریم

ج: خب بنایشان این بود که هر جا تضرب باشد یعنی حاکم

دقت بکنید، خب این هم شما در حقیقت همین مشکلی که من می خواهم بگویم با آن مواجه شدید دیگر. ببینید شما یا ایها الذین آمنوا

اقیموا الصلاة، این فردی است، السارق و السارقة فاقطعوا، این خطاب فاقطعوا است، آنجا اقیموا است اینجا هم فاقطعوا، خطاب یک

جور آمده است. این که من دوسه روز پیش هم مدام اشاره می کنم که ما در اسلام یک مشکل ادبیات قانونی داریم، مشکل نه، یعنی این را

که فقها حل کردند، یا اهل بیت (ع) در طریق اول حل کردند، ما باید این مطلب را این چون متأسفانه نشده در خیلی بحث ها، مثلاً فرض

کنید ولایت بر معنون، حالا دیوانه‌ای هست یا بچه‌ای هست، این را در تصویر قانونی ما این طور است. ابتدائاً این مسئله شخصی است، خب طبعاً چه کسی را برایش قرار می‌دهند؟ پدرش، اگر پدر نبود یا پدر نتوانست یا مشکلات دیگری پیدا شد، آن وقت شکل اجتماعی پیدا می‌کند، آن وقت بر می‌گردد به حاکم، یا می‌برد دارالمجانین یا یک کاری می‌کند یا بودجه خاصی می‌دهد، الی آخره. پس بنابراین ما یک چون هیئت اجتماعی در نظر گرفته، قانون نمی‌آید فقط روی فرد باشد، یک هیئت اجتماعی در نظر می‌گیرد، در این هیئت اجتماعی این طور هم نیست که فقط فرد نگاه باشد، ساختمان‌ها در نظر هست، خیابان‌ها در نظر هست، بیابان هست، دریا هست، کوه‌ها هست، حیوانات هست، همه چیز را در نظر می‌گیرد، آن حالت اجتماع این است. اصلاً نظام قانونی این است، شکل نظام قانونی. در نظام عبد و مولا این شکل نیست. آن رابطه عبد و مولاست. یعنی به مولا نمی‌گویند شما از این لحظه‌ای که این عبد را خریدی، فرض کنید این عبد مثلاً بیست سال عمرش است، شما می‌خواهید مثلاً سی سال نگه بدارید، شما باید یک قانون منسجم برای این بریزید، باید با این رفتاری بکنید که الان با سی سال بعدتان یکی بشود، یک چنین چیزی کسی به مولا نمی‌گوید، اما در نظام قانونی باید منسجم باشد. چرا؟ چون نظام قانونی جامعه را در نظر می‌گیرد نه فقط جامعه یعنی انسانها، در و دیوار و خیابان و بیابان و کوه و صحرا و حیوانات و همه این امور را باید در نظر بگیرد. یک جامعه کلی در نظر می‌گیرد. دقت می‌کنید؟

این بحثی که الان مطرح می‌شود این می‌خواهم بعضی فوارق بین نظام عبد و مولا را عرض بکنم. این در اینجا در نظام قانونی این ضوابط نظام قانونی است. در ضوابط نظام قانونی شما ظلم به مولا نمی‌کنید اگر شما خلاف قانون کردید ظلم به خودتان کردید چون مولایی فرض نیست. این که در کفایه آمده ظلم علی المولی در باب تجری، ایشان تجری را خب تجری را که محل کلامشان هم هست که بحث اصولی است یا بحث کلامی است؟ ظاهرش که کلام می‌آید حالا اگر یک نکاتی در اصول داشته باشد. در آنجا ایشان حرمت تجری را از باب ظلم علی المولی پیش آمده. خب این دیدگاه این فضا فضای عبد و مولاست. اصلاً فضا و دیدگاه عبد و مولاست. اگر شما آمدید در نظام قانونی فرض کنید قانون گفته شما باید پول بدهید آسفالت درست بکنید، ندادید، این ظلم به خودتان هست، نه به مجلس ظلم کردید، نه به رئیس جمهور ظلم کردید، نه به نظام، به نظام هم ظلم نکردید، به خودتان ظلم کردید. به خود جامعه به اندازه آن ظلمی که هست به جامعه کردید. ظلمی است که به خودتان بر می‌گردد. دقت کردید؟

پس دو تا نظام است با دو تا ضوابط، با دو حالت. در همین نظام قانونی این توضیح را بدهم، یک عده از امور فردی است طبیعتاً مثل نماز و اینها، یک عده از امور اجتماعی است. مثلاً زکات این خیلی مسئله‌ای است که به نظر من در فقه ما هم تأثیرگذار بوده و توجه نشده است. طبیعت زکات پدیده اجتماعی است. در خود قرآن هم (خذ من اموالهم صدقه)، ما در قرآن چند تا آیه داریم آتو الزکاة، یؤتون الزکاة،

اما اینکه پیغمبر (ص) مأمور شده باشد یکی است، همین آیه است، دیگر آیه دیگری نداریم، (خذ من اموالهم صدقه). در دنیای اهل سنت هم زکات شده یک پدیده اجتماعی. شؤون حاکمه. در شیعه الان زکات شده پدیده فردی. خوب دقت کنید. این یک مطلبی اجتماعی بشود یا فردی، این از زمین تا آسمان فرق می کند. یک عده از این مشکلاتی که ما الان در کتاب زکات داریم که آقایان ما توجه نکردند، مال این انقلاب مسئله است.

اگر ما بودیم و حکومت عادل حق با اهل سنت است. ما مشکل چون با حکومت پیدا کردیم و الا طبیعتاً زکات یک حالت اجتماعی دارد. طبیعت زکات همین طور است. مالیات یک حالت اجتماعی دارد. خود آیه مبارکه هم خذ من اموالهم خطاب به رسول الله (ص) که زعیم جامعه است، رئیس جامعه بلکه رئیس وجود فی الكل فی الكل، دقت می کنید؟ آن وقت این را خوب دقت کنید شما یک پدیده اجتماعی را بخواهید تحویلش بدهید به یک پدیده فردی

س: مگر امر عبادی نیست استاد؟

ج: خب این فردی، چه فردی چه اجتماعی، عبادی اش آن جهت دیگری است.

دقت می کنید؟ خواهی نخواهی شما باید در فقه این نکته را در نظر بگیرید.

چون حکومت فاسد بود، پول داده نمی شد، این باید چه کار بکند، شما آمدید در شیعه گفتید اصلاً پول به آنها ندهید، اصلاً باطل هم هست، سنی ها هم که بدهند باطل است، بدهید به فقرای خودتان، درست یک مسئله ای که پدیده اجتماعی است، و لذا اگر فرض کنیم بنا شد که یک نظام اجتماعی در یک جا پیاده بشود، خب ممکن است بگوییم زکات به حالت عادی اش برگردد، چون حالت عادی زکات یک مظهر اجتماعی بود، یک امر اجتماعی بود نه امر فردی، اگر مشکل مثل امر ۲۲:۳۲، اگر مشکل آن بود باید برداشت.

غرض من به هر حال من چون دیگر می خواهم وارد این مباحث بشوم طول می کشد، بحثی که هست این است. ما الان وقتی بخواهیم آن وقت در فضای قانونی دیگر اصلاً بحث ظلم و عبد و مولا و این مباحث مطرح نمی شود. مباحث می آید روی واقعیت ها، کیفرها هم حد و حساب خودش را پیدا می کند و بحث خطابات قانونی که اخیراً مطرح شده عرض کردم این یک فرع قصه است، اصلش نظام قانونی است، اصلش این است. خطابات قانونی مقام ابراز آن است، اصلش آن نظام قانونی است.

پس هفت تا وجه است. عرض کردیم دیروز که در نظام آن که مجموعه روایات که دیگر نمی خواهد و آیاتی را که توضیح دادیم بعضی هایش را انصافاً همین نظام قانونی در می آید. البته جامعه زمان رسول الله (ص) یک جامعه ای نبوده که نظام قانونی بر آن حاکم باشد،

بلاشکال جامعه، جامعه عبد و مولا است، نظام حاکم نظام عبد و مولا است، لکن عرض کردیم از مجموعه آیات و روایات و انصافاً هم اگر بخواهد خاتمیت معنا پیدا نکند، که این شریعت مقدسه برای جمیع افراد بشر، برای جمیع لغات، برای جمیع نژادها، در جمیع نقاط روی زمین، در جمیع زمانها، تا روز قیامت بخواهد این شریعت پیدا نکند انصافاً آن تفسیر مناسب همان تفسیر قانونی است. اصلاً آن تفسیر مناسب با روح یعنی منسجم با روح خاتمیت همان تفسیر قانونی است. لکن عرض کردیم آن که ما باز از مجموع آیات و روایات در می آوریم یک نکته است و آن نکته این بود که این تفکر هست که نظام قانونی، نظامی است که در آن ولایت جایگاه ندارد، جایگاه مال همان نظر مردم و اراده مردم است.

این در عبد و مولا ولایت دارد، البته در عبد و مولا هم ملک است، ولایت نیست. و انصاف قصه عرض کردیم، این اشکال. آن وقت این را ما احساس می کنیم که در شریعت مسئله ولایت مطرح است. انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا، الست اولی بالمومنین النبی اولی بالمومنین اولی بانفسهم، و آیات دیگر، حالا نمی خواهم من وارد بحث استظهاری بشوم، فعلاً یک بحث از خارج.

پس آیا به خاطر وجود ولایت می شود فهمید که این نظام، نظام عبد و مولا است یا نه؟ سوال این است. این نظام، نظام قانونی نیست. جواب نه، چون این نظام ولایت منشأ تقنین را می گوید، نه تأثیرگذاری در قانون. این را اگر بتوانیم حلش بکنیم این شبهه را خب این خیلی مهم است، این تصور این قسمتش الان مشکل است. یعنی بعبارة آخری، این ولایت الهی که عرض کردیم این ولایت به تصور عامه مسلمانان ولایت تشریعی که اسمش نبوت است و به تصور شیعه ولایت تنفیذی که اسمش امامت است. اینها هر دو ولایت هستند. یکی مسئله تشریع و قانونگذاری است، یکی مسئله اجراست که عرب ها به اصطلاح عربی دارند می گویند قوه تنفیذیه، یا ما می گوئیم قوه مجریه. یکی تنقید است، این دو تا الهی هستند.

اهل سنت الی الان عقیده شان بر این است که شأن انبیاء فقط تقنین است و مردم مخصوصاً شریعت مقدسه، این مردم هستند که آن قانون را پیاده می کنند. این وظیفه جامعه اسلامی است. و جامعه اسلامی من حیث المجموع به عنوان جامعه اسلامی خطا نمی کند. یکی از کارهایی که اسلام گذاشت عقل جامعه اسلامی به عنوان مجموع، رشد پیدا کرده و مخصوصاً به خاطر وجود امر به معروف و نهی از منکر، و به خاطر وجود خود قرآن و به خاطر روایات متعدد و به خاطر حالا دیگر نمی خواهم وارد توضیحات علل آن بشوم، این جوری است که جامعه اسلامی به عنوان جامعه و یا به تعبیر بعضی امت، امت نه ائمه، امت معصوم است، نه ائمه، می گویند شیعیان می گویند ائمه ما می گوئیم امت، لذا اگر که بنا به این است که قوانین مشخص باشد، خود جامعه می تواند آن را پیاده بکند. طبعاً پیاده کردن قوانین

اسلامی در جامعه نیاز به دو قسمت اساسی دارد: یکی علم، یکی هم به تعبیر شیخ الرئيس در الهیات شفا، حسن العیاله، مدیریت، مدیر و مدبر، یکی علم است، ایشان تعبیر علم کرده، دومی را حسن العیاله، یکی هم مسئله حسن العیاله یا مدیریت. این دو تا باید باشد. البته ایشان می گوید اگر تصور ایشان اگر یکی علمش بهتر بود، یکی مدیریتش بهتر، حاکم باید مدیر باشد. مدیریت را بدهیم حکومت را بدهیم به آن که مدیریتش بهتر است، لکن با عالم مشاوری بکند، مشورتش را با عالم قرار بدهد. این راهی است که اینها پیشنهاد می دهند. پس دقت کردید؟

پس اینها هم می گویند ما باید علم پیدا کنیم، یعنی آن احکام را به دست بیاوریم، و مدیریت هم باید اجرا بشود. بحثی که در شیعه مطرح شد که نه هر مقدار جامعه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر بشود، تا این عنصر الهی نباشد فایده ندارد؛ چون آن پیچیدگی های خاص خودش را دارد. بعد هم چون این مسئله، مسئله تا روز قیامت و خاتمیت است، این هر زمان یک ویژگی هایی دارد، این انطباق آن قوانین کلی چه به صورت قرآن چه به سنت رسول الله (ص) در هر زمان این به جز نیروی الهی نمی شود، این مسئله امامت است. پس دو تا ولایت مطرح است: یکی ولایت تشریع، یکی ولایت تنفیذ، که ولایت تنفیذ را ما اصطلاحاً امامت اسمش را گذاشتیم و عرض کردیم دیگر من چون بخواهیم اینها را یکی یکی توضیح بدهم طولانی می شود، به صورت سرتیتر به اصطلاح امروزی ها به صورت فهرست وار عرض می کنیم. و عرض کردیم آن که ما الان می فهمیم این ولایت ولو ولایت اساساً یک توضیح هم دیروز عرض کردیم برای پر کردن کمبودها و خلأها است. اصلاً تعبیر ولایت. این که بعضی دیدم از این معاصرین نوشتند ولایت بر مجانین و اطفال است، نه بر جامعه، این تصور غلطی است، درست است ولایت بر مجانین و اطفال است، درست است، بر اطفال هست، بر سفیه هست، ولایت هست، بلاشکال، لکن آن ولایت اساساً فردی است، ذاتاً فردی است. اصلاً ولایت بر مجانین ذاتاً فردی است، پدیده اجتماعی نیست، بلکه اگر پدر نبود مشکلات بود می شود پدیده اجتماعی، اما این ولایت ذاتاً اجتماعی است. اصلاً دو تا ولایت جدای از هم هستند. چون دیدم یکی از آقایان دیگر هم جوابش را داده که نه آقا ولایت بر دانشمندان و علما و نخبگان جامعه است. هر دو تصور باطل است.

در این ولایت یک طبقه خاص، یک نژاد خاص، یک منطقه خاص، یک مثلاً انسان فقط، اصلاً در این ولایت فرض نمی شود، چون این ولایت کل جامعه را با تمام مساحتش نگاه می کند. لذا این ولایت طبیعتش اجتماعی است. آن ولایت طبیعتش فردی است، با مشکل می شود اجتماعی. اما این ولایت طبیعتش اجتماعی است.

آن وقت سوال: خب این ولایت برای چه می آید؟ چه کمبودی هست؟ دو تا کمبود اساسی: یک: معرفت احکام الهی، دو: کیفیت پیاده کردن آن در هر زمان. این دو تا مشکل اساسی دارد

س: این نسبت به ولایت تکوینی هم اطلاق دارد؟

ج: نه این غیر از ولایت تکوینی است. آن بحث دیگری است کلا.

ما می خواهیم بحث قانونی بکنیم اصلا ربطی به آن مسائل تکوینی ندارد.

س: استاد اگر معرفت احکام به جز به حضور ولایت و ولی امکان پذیر نباشد، پس دیگر ثمره ای برای تقنین باقی نمی ماند، همان عبد و مولا می شود دیگر. در عمل چیزی غیر از عبد و مولا باقی نمی ماند.

ج: من دیروز عرض کردم در بحث ولایت بحث مالکیت نیست. ولی مالک نیست. کسی که ولی مجنون است مالک نیست. اصلا در بحث ولایت تصور این است که دو تا شیء مستقل هستند، یکی نقص دارد، آن دومی ببینید سیطره هم نیست، نظارت و نگاه هم بکند نیست، یک نظارت و کنترل همراه با اداره و رشد دادن و هدایت کردن، این مجموع اسمش ولایت است. و این را به ذات شخص نگاه می کند، نه با خصوصیات خارجی. اصلا کلمه ولی همین که در دیروز عرض کردم در مفرد راغب آمده چیزی که بعد از او قرار بگیرد بلا فصل اجنبی، فاصلی نباید باشد. حقیقت ولایت مالکیت نیست، لذا آن نظام عبد و مولا چون در آن ملکیت است، اصلا با این نظام کلا فرق می کند. با نظام ولایت فرق می کند. بله بشر در جامعه ما در طول تاریخ غیر از نظام عبد و مولا، نظام های ولایتی مثل این که یک حزب کمونیست حاکم باشد، یا اشراف یا خاندان سلطنتی یا نخبگان یا احزاب فلان، یا گروه های فلان الی آخره دیگر نمی خواهد یکی یکی اسم ببرم، در اینجا آنچه که الان در اینجا مطرح است، این ولایت، یک ولایت الهی است، به دو نکته: یک: بیان ارتباط راه ارتباط انسان با خدا؛ دو: این که فرمود والسماء رفعها ببینید دقت بکنید، آسمان این امر تکوینی و وضع المیزان، بعد الا تطغوا، این فقه است، این قانون است. این یک کسی باید بیاید ربط بدهد بین السماء رفعها با لا تطغوا فی المیزان، این کار ولی است. این قسمت را ربط بدهد. بین السماء... این ربطی دادن چه در تشخیص که اسمش امامت است، چه در تقنین، جز در دایره الهی نیست، جز در دایره نصب الهی نیست. خود مردم خود جامعه اسلامی بما هم جامعه اسلامی نمی توانند این کار را بکنند، بین این دو تا ربط بدهد. این قسمت هم واضح.

بحث دوم خوب دقت بکنید. ریشه بحثی که ما داریم اینجا است. آیا بعد از اینکه با این ولایت نظام قانونی درست شد، باز هم ولایت می آید در قانون دستکاری می کند یا نه؟ این مشکل است. ما می خواهیم بگوییم این کار را نمی کند دیگر. آن می آید نظام قانونی، خود نظام

قانونی زیرمجموعه ولایت است اما به این معنا نیست که نظام قانونی هم به هم پیاشد، ولایت این کار را نمی کند. حالا من دو تا مثالش را عرض می کنم تا بقیه موارد. مثلاً من باب مثال یکی همین بحثی که اینجا مرحوم آقای اصفهانی مطرح کردند و آن اینکه مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء فرمودند که اگر یک امری تکلیف شد به ما، مثلاً خدا به ما گفت نماز بخوان، این ملک خداست یا حق خدا، خوب دقت بکنید. اگر یادتان باشد ما حرف مرحوم آشیخ محمد حسین را خواندیم، ایشان رفت روی اضافه اشراقیه و قیومیه و از این حرف ها، بردش روی ولایت. بحث علمی این است که آیا ولایت این تأثیر را می گذارد یا نه؟ سوال این است. یعنی اگر و لذا ما عرض کردیم اگر یادتان باشد نوار را دقت بکنید، مرحوم آقای اصفهانی ملک لله، ما آنجا گفتیم چرا بگویید ملک لله، اگر بحث قانونی است، بگویید ملک للامر، این نکته این است که اینها می خواستند بگویند این ولایت منشأ این اثر شده، یعنی اگر نمی دانم نکته فنی روشن شد؟ اگر ما باشیم و امر، ملکیت در نمی آید. اگر گفت به طرف بلند شو، این فعلش ملک آمر نمی شود، اما اگر خدا گفت ملک خدا می شود. خوب دقت کنید. سوال این است: اگر بناست در قانون، در نظام قانونی ملک نشود، به خاطر اینکه در شریعت مقدسه ولایت الهی و ولایت نبوت و ولایت امامت هست در شریعت مقدسه ملک بشود. یعنی اگر مطلبی است که من کراراً عرض کردم در بحث های اصولی هم گفتیم ما اصولاً در مباحث خودمان سه رشته داریم: یک عرف عام، دو عرف قانونی، سه عرف شریعت. بیاییم بگوییم در عرف عام ملک نیست، در عرف قانونی هم ملک نیست، در عرف شریعت ملک است. وقتی شارع گفت کتمان شهادت نکن، خوب دقت بکنید، ابراز شهادت بکن، این ابراز ملک خداست، اگر ملک خدا شد، دیگر شما حق ندارید بگویید با او فوا بالعقود من این را به کسی بفروشم، بخرم، خرید و فروشش بکنم، این تصور مرحوم شیخ جعفر، مرحوم آقای اصفهانی هم رفت در مسئله اضافه اشراقی و قیومی و از این حرف ها.

ما داریم چه می گوئیم؟ ما می گوئیم اصلاً آن بحث اضافه، چون این ولایت منشأش چیست، شما اصلاً منشأ فلسفی را نیاورید، کار به آن نداشته باشید، ما بحثمان قانونی است بحث این است: به خاطر ولایت عمل ملک خدا می شود یا نه؟ این بحث، این تأثیر ولایت. در عبد چون ذات عبد ملک است، خب عمل هم ملک می شود. خوب دقت بکنید. روشن شد نکته فنی؟ بحث ما این است شما می گوئید در عرف عام ملک نیست، وقتی گفت برو آب بیاور، آب آوردن ملک من نمی شود. فرض کنید به پسر می گوید آقا دو تومان به من بدهد من بروم آب بیاورم برای پدرت، پدرت ولو به من گفته، این ملکش نمی شود. در عرف قانونی، و لذا اینها گفته اند لله تعالی، مرحوم آشیخ محمد حسین هم روی مسئله اضافه و ملکیت و مقوله فلان و ملکیت حق تعالی از این مقولات نیست و فلان... اصلاً آن بحث ها را چرا انجام بدهیم؟ آن بحث ها را ول بکنید، بیایم به این طرف بحث. آیا شما که قبول کردید در نظام قانونی را در شریعت مقدسه، لکن بر اساس ولایت، آن نکته فنی را دقت کنید، قانونی، این ولایت می آید تأثیر جدیدی بگذارد در قانون؟ شما می گوئید در عرف قانونی فعل

ملک نمی شود، دقت کردید؟ آن نکته فنی روشن است؟ دقت می فرمایید یا نه؟ اما در شریعت چون شریعت تفسیرش بر اساس ولایت است ملک می شود. حرف بنده چیست که ملک نمی شود. این ولایت نمی آید نظام قانونی را عوض بکند، با ولایت جعل قانون کرد، به مقداری که جعل قانون کرده در عرف قانونی حساب می شود، نه اینکه بیاییم ولایت را تأثیرگذار بکنیم بگوییم بیش از مقدار قانونی جعل کرده، این تمام صحبت. این صحبت فنی اصولی و فقهی. دیگر آن اضافه اشراقی و ... را ولش کنید، آنها ربطی ندارد، حالا آن ولایت منشأش کجاست، درست است نمی خواهیم بگوییم درست نیست، ربطی به بحث حقوقی ندارد، ربطی به بحث قانونی ندارد، ربطی هم به بحث اصولی ندارد.

آن بحث اصولی این است: ما قبول کردیم در اسلام، نظام، نظام قانونی است. شواهد این است، لکن نظام قانونی منشأش ولایت است. حالا که منشأش ولایت شد معنایش این است که این قوانین ملک خداست. و لذا باید بگوییم در این نظام قانونی ملک است نه در نظام قانونی عام و نه در فهم عرفی عام. اگر به طرف گفت آب بیاور، عرف می نفهمد آب آوردن ملک من شد، این را که عرف نمی فهمد، گفتیم در نظام قانونی هم نفهمیدیم، اما در نظام ولایت می فهمیم. چون در اینجا ما نظام قانونی داریم، این نظام قانونی بر اساس ولایت است. ولایت این اقتضا را دارد یا ملک بشود، یکی از مبانی، یا حق بشود، یا سیطره من را بر عمل بردارد، این هم یکی از مبانی بود. اگر یک امری واجب شد خدا واجب کرد دیگر من بر آن عمل سیطره ندارم، اگر سیطره نداشتم دیگر نمی توانم اوفوا بالعقود بگوییم به کسی بفروشم. سوال این است: آیا ما که نظام قانونی را در اسلام قبول می کنیم و منشأش را هم ولایت می دانیم، سوال روشن شد؟ آیا ولایت می آید این قانون را عوض بکند؟ بگوییم در قانون ملک نیست، در قانون حق نیست، در قانون سیطره نیست، اما در شریعت هست. چرا؟ چون منشأ نظام قانونی در شریعت ولایت است. ولایت این اقتضاء را می کند.

بحث ما این است، ولایت جعل قانون می کند، اما قانون را به هم نمی ریزد، قانون را به هم نمی پاشد، چیز جدیدی نمی آورد. نکته فنی این است.

س: اصالت آن قانون کجاست که ولایت...

ج: خب این را ما از مجموعه آیات و روایات مثل و ما ظلمونا و لکن كانوا انفسهم يظلمون، والسماء رفعها و وضع الميزان الا تطغوا، آیه مبارکه ليقوم الناس، مجموعه شواهد، یعنی طرح قرآنی نظام قانونی است.

س: خب آن هم که از ولایت به دست آمده است.

ج: هان، از ولایت، این ولایت می آید همان قانونی را که ما می فهمیم، همین قانونی که با ارتکازات ما هست، با عقل عملی، چون عقل عملی یکی اداره مدن است دیگر سیاست مدن است. آن عقل عملی ما که می گوید این را می فهمد. عقل عملی ما ملک نمی فهمد. بگوییم ولایت ملک را اضافه کرد. سوال من این است. ما معتقدیم، دقت کردید شما یک بار دیگر اگر عبارت مرحوم آشیخ محمد حسین را بخوانید، چند سطر هم خیلی طولانی جواب مرحوم آشیخ جعفر را ایشان طولانی داده، ما نظرم این است که راه فنی این است. آن نیست که ایشان نوشته، ایشان رفته روی مبادع ولایت بحث کرده، اضافه اشراقی و قیومی... آنها را ول بکنید، آن مبادی را ول بکنید، آن بحث فقهی و قانونی این است. آیا چون منشأ این نظام قانونی ولایت است، ولایت می آید شکش را عوض می کند؟ در قانون ملک نیست، اما در شریعت ملک است، چرا؟ چون شریعت قانونش را از ولایت گرفته، ولایت ملک درست می کند.

بحث من این است که ولایت این کار را نمی کند، ولایت اصل تقنین را، یعنی تقنینی که در شریعت است، قانون مثل قانون مدنی است. قانون مدنی به آراء مردم است، سعی می کند نظر مردم را بیاورد، اینجا نه، الهی است، اینجا والسماء رفعها است، این نظر مردم نیست، این نظر والسماء رفعها است. این معیارش از آنجا شروع می شود. الا تطغوا فی المیزان

س: در ناحیه تنفیذ مگر ولایت دخالت نمی کند؟

ج: تنفیذ دارد چرا دارد

س: خب چجوری در تنفیذ دخالت می کند یعنی؟

ج: چون ولایت الهی که شد، چون اینجا قبول کردیم که ولایت تنفیذ هم الهی باشد. چون امر الهی مشکلات خاصی دارد، بشر هر چه جمع بشود نمی تواند به آن فهم برسد، طبیعتاً نمی تواند به آن برسد.

حالا آن بحث عقایدی است کنار باشد.

یک مثال زدیم. مثال دوم: خب عده ای می دانید مثلاً می گویند اگر شک کردید به جای برائت، احتیاط جاری می شود و حق الطاعه را مطرح کردند. شنیدید. ما بهترین نکته ای را که می توانیم البته نکات دیگری هم گفتیم تا حالا. یکی از نکات خیلی خوب همین است، بیاییم حق الطاعه را اینجا معنا بکنیم. بگوییم چون در این شریعت مقدسه مبنای قانون بر ولایت است، نه مبنای قانون بر نظرات خود ما، بر اراده مردم، اگر ماجایی شک کردیم، اقتضا می کند حق الطاعه، ولایت اقتضا می کند که احتیاط بکنیم، حق الطاعه درست می کند. پس حق الطاعه را از راه ولایت درستش بکنیم. و الا خب می دانیم بشر اگر شک در قانون کرد خب برائت جاری می کند. بلکه عرض کردیم شاید

سیره بشری این باشد که اگر شک در قانون کرد، می گوید واقعا جایز است نه اینکه اصالة به حساب برائت ظاهری باشد نفی ظاهرا باشد. بگوییم اینها روی قوانین بشری است، آن نظام قانونی بشری. اما نظام قانونی ولایی اگر نظام قانونی شد و ولایی اگر شک کردید حق الطاعة می آورد به خاطر ولایت.

س: حالا اگر کسی قائل باشد که ائمه (ع) یا حتی خود پیغمبر (ص) تشریع ندارند، یعنی حق تشریع ندارند مگر همان بیان احکام یا اجتهاد خودشان را

ج: ببینید بحث های فرعی را مطرح نکنید، آن بحثی که به اصول بر می گردد. آن بحث هایی است که باید در جای خودش ثابت بشود. ما فعلا اینجا جا نداریم. دقت کنید آن بحث های دیگری است. حالا دارند یا ندارند بحث دیگری است.

بحث که الان روشن شد؟

سوال: آیا می شود ما بگوییم به خاطر حق ولایت، چون منشأش ولایت شد دیگر، اگر شک کردیم این فرق بین نظام قانونی بشری با نظام قانونی ولایی، فرقی این است، اگر شما شک کردید طبق قانون ولایت باید حق الطاعة جاری کنید.

س: چرا؟

ج: چون ولایت دارد بر مومنین، من که وضع نکردم. آن ولی من قرار داده

س: شک داریم ولی

ج: خب شک داریم، حینئذ آن ولایت اقتضای کند من انجام بدهم. اما اگر مربوط به خود من بود نه، خود مجلس جمع شدند نشستند، شک داریم خیلی خب مجلس انجام داد، این مربوط به خود ما می شود.

اما اگر مجبور به ولایت شد، بحث ما همین است. تمام نکته

س: اصالت حذر باید بیاید در آن دیگر

ج: شبیه اصالت الحظر هم می آید. البته این حق الطاعة را می خواهند، اصالة الحظر چون احتمال دارد واقع نفس الامری باشد یعنی این عمل بعنوانه حرام است. از حق الطاعة نه به عنوان ظاهری، مشکوکش، آن اصالة الحظر ممکن است اصل نباشد، قاعده باشد. حالا وارد آن بحث ها نشویم دیگر خیلی بحث طولانی کردیم دیگر شما طولانی تر نفرمایید.

جواب: ما عرض کردیم ولایت اساس تقنین هست، اما اضافه بر آن دیگر تقنین نمی کند. خوب دقت کنید. ولایت آمد گفت فلان شیء حرام، فلان حرام، بله ولایت اقتضاء می کند شما انجام بدهید، خمر حرام، بله، فلان حرام، بله، اما شک بکنید ولایت اضافه نمی کند، مشروع نیست. بگوید اگر شک هم کردید ولایت می آید جعل حکم می کند، بگوید آقا این کار حرام است. این کار، کار ولایت نیست. یعنی ولایت پیشتر قانون هست، خوب روشن شد؟ اساس تقنین هست، اساس نظام قانونی هست، اما دخالت نمی کند. یعنی عنوان ولایت قانون جدید درست نمی کند. ولایت یعنی همان مقداری که جعل شد، همان مقداری که به شما رسید، تنجز پیدا کرد.

س: تمام مباحث اصولی روی همین اصل است استاد، روی بحث اضافاتش نیست. الان ما با چه معیاری می گوئیم ما اصل را به دست آوردیم، بعد می گوئیم حالا دیگر این نظام قانونی اش است و حالا دیگر ولایت نمی آید از آن زیاد

ج: خوب بحث ما همین است. یعنی بحث عقلایی همین است. می خواهیم بگوئیم آن نظام عقلایی که در قانون هست همین است. یعنی نظام قانونی جای خودش است. ولایت باید اضافه بکند. این را ما از ادله در نیاوردیم مگر اینکه در روایت شارع بیاید. لذا هم عده ای از اخباری ها از راه وقف عند الشبهه مثلاً، الوقوف عند الشبهه مگر خود شارع بگوید.

س: شما خودتان اذعان دارید ما به آن اصل نرسیدیم یعنی به آن اصل نظام قانونی هنوز پی نبردیم، یعنی

ج: چرا قبول کردیم. لکن گفتیم این نظام قانونی بر اساس ولایت است، نه نظر خود ما. فقط فرقیان همین است. نظام قانونی ولایی نه نظام قانونی بشری. می خواستیم تأثیر این مطلب که شما بگوئید می خواستیم این را بگوئیم ما بیایم بحث ولایت را بکشیم در بحث های قانونی و فقهی خوب دقت بکنید حقوقی، نه فقط بحث آنکه مثلاً اراده الهی، آیا ولایت چه مقدار، تأثیر ولایت در اصل نظام قانونی است. خوب دقت بکنید. در خصوصیات ولایت تأثیرگذار نیست. یعنی ما از مجموعه آیات و روایات در می آوریم که اصل این مطلب دست خداست. اما وقتی که جعل شد دیگر همه علی حد سوی حتی رسول الله (ص). اگر بنا شد اوفوا بالعقود باشد همه مکلفند به اوفوا بالعقود حتی رسول الله (ص)، رسول الله (ص) بگوید نه، من جعل کردم من خودم مکلف نیستم، من انجام نمی دهم، این نیست، نظام قانونی یعنی این. این نظام قانونی انسجام دارد، این انسجام باید حفظ بشود از زمان رسول الله (ص) تا روز قیامت. روی تمام کره زمین.

لذا این نظام منسجم حفظ شده جز از راه خود رسول الله (ص) که دارای دو مقام نبوت و امامت و جز توسط امیر المومنین (ع) و ائمه علیهم السلام این مقدور نیست. البته در بین علمای شیعه بحثی بود که آیا در مناطقی که یا در زمان خود حضور امام (ع) دستشان به امام (ع) نمی رسیده یا در زمان ما، آیا مثلاً ائمه (ع) وظیفه ای قرار دادند یا به همان وظائف عامه اکتفا کردند؟ کسانی که قائل به ولایت فقیه هستند اما

.....

به عرضی که خود ما هم فائل هستیم، می‌گوییم نه ائمه این کار را، چون نظام اصلش بر نظام ولایی است باید این ادامه پیدا بکند. ولذا فقیه هم باید یک صورت مصغر به قول عرب‌ها، یک نسخه‌ای از امام معصوم باشد، هم در علمش به احکام، هم در عملش و تقوا، و هم در علمش به موضوعات، باید سعی بکند به آن نسخه نزدیک بشود، البته محدودیت هم دارد. این که فقیه عیناً ولایت معصوم است این را هم قبول نکردیم، بله، این از او ترشح پیدا کرده، یک حد محدودی دارد، جاهایی هم که روشن نیست، مثلاً روایت دارد که امام فرمود که اگر امام تمام بیت المال را به یک نفر بدهد، طرف گفته آقا اشکال ندارد، حضرت فرمود درست گفت. این کار برای فقیه ثابت نیست. فقیه بتواند تمام بیت المال را به یک نفر بدهد ولو تشخیص هم بدهد. فقیه باید به تشخیص‌های عرفی رجوع کند، حق چنین تشخیصی بگوید من تشخیص دادم، این حق برای او ثابت نیست که تمام را بتواند به یک نفر بدهد. و الی آخره و مطالب دیگری که جایش اینجا نیست.

کیف ما کان آن صحبتی را که ما تا اینجا می‌خواستیم بگوییم یک: در این هفت تا نظامی را که هفت تا فضایی را که تصویر کردیم، فضای صحیحش به نظر ما همان فضای قانونی است لکن با مراجعه به شواهد قطعی در شریعت این فضای قانونی یک فضای ولایی است نه یک فضای بشری.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین